

## بازتولید جهان ذهنی م. امید در تاریخ بر اساس دیدگاه ویلهلم دیلتای

یعقوب رامشی جان \* rameshi64@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

دکترسیدشاهرخ موسویان

استادیار دانشگاه یاسوج

### واژگان کلیدی

\* اخوان ثالث

\* هرمنوتیک

\* دیلتای

\* تاریخ و عصر زیستن

\* بازتولید

### چکیده

مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷-۱۳۶۹) یکی از قلّه‌های شعر معاصر است. اشعار وی به دلیل برخورداری از لایه‌های پنهان و تجربه‌ی زیسته‌ای که در آن متبلور است، قابلیت بررسی هرمنوتیکی دارد. هدف این پژوهش، بازتولید جهان ذهنی اخوان، از طریق بررسی اشعار اوست. در این پژوهش که از نوع تحقیقات بنیادی نظری، با روش تحقیق کیفی - تحلیلی و مبتنی بر نظریه‌ی هرمنوتیکی دیلتای بوده، داده‌های اولیه با استفاده از تکنیک تحلیل محتوا و منابع کتابخانه‌ای و دیجیتال بررسی شده است. یکی از اصول هرمنوتیک دیلتای در تاویل متون، بررسی تاریخ و عصر زیستن مؤلف است. این امر از طریق همزمانی و همدلی با اخوان و بررسی اشعار او در بستر تاریخ امکان‌پذیر است. پس از تحلیل موضوع و داده‌ها و در پایان پژوهش، شخصیت و عواطف اخوان که منعکس در شعر اوست، به واسطه‌ی فهم متن و در بستر موقعیتی که شاعر می‌زیسته، بازسازی شده است. همچنین بازتولید قلمرو فکری وی، در جریان یک ارتباط همدلانه و با همزمانی تاریخی با او و درک شرایط پدید آمدن اثر، صورت گرفته است.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۹

## ۱- مقدمه

مختصات شاعری مهدی اخوان ثالث، دربردارنده‌ی بخش قابل توجهی از شعر و ادبیات معاصر ایران است و به قول فروغ فرخزاد در جایی نشسته است که دیگران باید سعی کنند به آنجا برسند. اشعار وی که در سیر تطور زندگی‌اش، اوج و فرودهایی دارد، اندیشه و دیدگاه او را نسبت به بسیاری از مسائل، از جمله سیاسی، اجتماعی و حتی فلسفی برجسته می‌نماید.

هرمنوتیک<sup>۱</sup> به عنوان یک علم، در ادبیات ما با واژه‌ی "تأویل" یا تفسیر و شناخت معنای متن پیوند خورده است. در این راستا برخی به مرگ مؤلف قائلند و فارغ از این که اثر از کیست، به تفسیر آن می‌پردازند و برخی در پی یافتن نیت مؤلف هستند و آن را با معنای نهایی متن یکی می‌دانند. در ایران و به‌ویژه حوزه‌ی ادبیات فارسی با ورود این علم، تفاسیر و تأویل‌های فراوانی چه از آثار کلاسیک و چه متون معاصر، ارائه شده است. شعر نو به دلیل پیچیدگی‌های مختلفی که دارد زمینه‌ی فراهم‌تری برای تأویل داشته و دارد. شاعران مختلفی مخاطب این نوع نقد و تأویل بوده‌اند که اخوان نیز با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد شعری، از این قاعده مستثنی نیست. آثار او در این چند دهه‌ی اخیر، بسیار و به‌حق، کانون توجه نقادان و پژوهشگران بوده و از نظرگاه‌های گوناگون، بررسی شده و تأویل‌های پراکنده‌ای نیز از برخی اشعار وی در دسترس است؛ اما نگرستن به اشعار وی در چارچوب نگاه هرمنوتیکی، که مدنظر ویلهلم دیلتای<sup>۲</sup> است، مورد توجه‌ی ایشان نبوده است. از این رو این پژوهش که در پی بازتولید جهان ذهنی و اندیشه‌ی اخوان ثالث براساس اصل تاریخ‌گرویی و توجه به عصر زیستن از نظریه‌ی تأویلی دیلتای است، جدید و بدیع می‌نماید.

آنچه ما را بر آن داشت تا ره‌توشه برداریم و قدم در این راه بگذاریم، گشودن دریچه‌ای دیگر به تماشاخانه‌ی شعر اخوان است: شناخت جهان ذهنی م. امید و بازسازی افکار و آمال او از طریق اشعارش، که این مهم به مدد اصل "توجه به تاریخ" نظریه‌ی هرمنوتیکی دیلتای - یکی از بزرگترین صاحب‌نظران این علم - به انجام خواهد رسید.

<sup>1</sup>Hermeneutics<sup>2</sup>W. Dilthey

## ۲- مبانی نظری

### ۲-۱- هرمنوتیک

از هرمنوتیک تعریف دقیقی وجود ندارد. به زبان ساده، رسالت هرمنوتیک، آشکار کردن و به ظهور رساندن معنای پنهانی متن است. مسئله‌ی هرمنوتیک، نخست در محدوده‌ی تفسیر و تأویل کتاب مقدس مطرح شد؛ لذا متداول‌ترین ذهنیتی که از مفهوم هرمنوتیک وجود دارد، مترادف دانستن آن با واژه‌ی تأویل و تفسیر است.

قلمرو هرمنوتیک در سه مقوله‌ی متمایز، تقسیم می‌شود: اول "هرمنوتیک خاص" که در آن برای هر علمی به طور جداگانه، مجموعه‌ای از قواعد فراهم می‌شد تا هر شاخه از آن‌ها مثل ادبیات، حقوق، متون مقدس و فلسفه، اصول تفسیری خاص خود را داشته باشند. با ظهور دیلتای این مقوله گسترش پیدا کرد و معنایی عام یافت؛ "هرمنوتیک عام". دیلتای «در علم هرمنوتیک آن دانش مضبوط بنیادینی را دید که می‌توانست مبنای تمامی "علوم انسانی" قرار بگیرد.» (پالمر، ۱۳۸۷: ۵۰). وی همچنین می‌گوید: «تأویل بیان و جلوه‌ی بزرگی از زندگی بشر، چه قانون و اثری ادبی باشد چه متنی مقدس، مستلزم فعل فهم تاریخی است» (همان: ۵۰). در آخر نیز "هرمنوتیک فلسفی" است که به جای توجه به روش‌های تفسیری برای فهم متون مختلف، به خود مقوله‌ی "فهم" و هستی‌شناسی آن می‌پردازد.

### ۲-۲- هرمنوتیک دیلتای

هرمنوتیک دیلتای، کامل‌ترین بیان هرمنوتیک کلاسیک است که موضوع بنیادین آن، شناختن متن نیست؛ بلکه می‌خواهد به آن زندگی که در متن متبلور شده است، نزدیک شود. دیلتای خود نوشته است: «هدف اصلی هرمنوتیک درک کاملتری از مؤلف است، آن سان که او خود را چنین درک نکرده باشد» (احمدی، ۱۳۸۴: ۵۳۴).

«دیلتای دو مسئله‌ی متن و نیت مؤلف و تمایز علوم انسانی و طبیعی را اساس تأملات هرمنوتیکی خود قرار داد» (پورحسن، ۱۳۸۴: ۲۲۸). وی رسیدن به معنای نهایی متن را همانند هرمنوتیک عینی‌گرای گذشتگان، کاملاً امکان‌پذیر می‌دانست.

هرمنوتیک دیلتای دو نکته‌ی اساسی دارد؛ اول این که از نظر وی ماهیت فهم، بازسازی ذهنیت یا دنیای ذهنی نویسنده است و دوم انتخاب راه و روش مناسب است برای رسیدن به این فهم از جهان مؤلف. شرط تحقق این امر را همدلی و همزمانی با صاحب اثر می‌داند تا

بدین گونه و با شناخت زوایا و خفایا و شرایط زندگی و آثار نویسنده، بشود به معنای نهایی متن دست پیدا کرد.

مهمترین دیدگاه‌های هرمنوتیکی دیلتای:

- هرمنوتیک ابزاری برای تأویل و رسیدن به معنای نهایی متن است.
- معنای نهایی متن، همان قصد و نیت نویسنده است که ملاک اصلی معنا در متن است.
- از طریق شناخت زمینه‌ی معنایی متن یک اثر، شناخت جهان ذهنی صاحب اثر امکان‌پذیر است.
- علوم تاریخی به دلیل مشترکات وجود انسانی، قابل تأویل هستند.
- توجه به بُعد روانشناسی مؤلف، زندگی و تجربه‌های زیسته در عمل فهم، نقش مهمی دارند.
- مفسر با هم‌روزگار کردن خود با نویسنده و در جریان یک رابطه‌ی همدلانه می‌تواند به نیت او پی ببرد.
- مؤلف، درونیات خود را در متن بیان می‌کند و متن، نمود بیرونی ذهن مؤلف است (خسروپناه، ۱۳۷۷: ۹۶ - ۹۷).

## ۱-۲-۲- تاریخ‌گروی

یکی از نحله‌های تأثیرگذار بر اندیشه‌ی دیلتای، هیستوریسم یا تاریخ‌گروی بوده است. تاریخ‌گرایان معتقد بودند که هر پدیده را باید در فضای عصر خویش و با توجه به تاریخ و عصر آن درک کرد؛ یعنی حوادث فقط در ظرف زمان و مکان تاریخی متجلی شده و برخاسته از وضعیت زمانی و تاریخی آن‌هاست. پس با کمک معیارهای همان عصر می‌توان به فهم پدیده‌ها و اندیشه‌های هر عصر پرداخت. «دیلتای به روشنی به این نکته التفات داشت که نه تنها موضوعات علوم انسانی، خصلت تاریخی دارند\_ یعنی پدیدآورندگان آثار ادبی، هنری، فلسفی، حوادث و افعال تاریخی همگی وجوداتی تاریخی هستند- بلکه مفسر و مورخ نیز وجودی تاریخی است و این واقعیت، عینیت این علوم را مشکل‌تر می‌سازد» (واعظی، ۱۳۸۶: ۱۰۵). به همین علت یکی از دغدغه‌های اصلی او تلاش برای تولید روش‌شناسی علوم تاریخی و

همچنین امکان‌پذیر کردن فهم قطعی و یقینی از این علوم بود. وی تلاش کرد با استفاده از هرمنوتیک، به خواسته‌ی خود جامه‌ی عمل بپوشاند و هرمنوتیک را ابزاری قرار داد تا با آن به فهم قطعی برسد.

اعتقاد دیلتای بر این بود که تمام حوادث و افعال و رفتارهای انسانی دارای معنا هستند و می‌توانند آینه‌ی تمام‌نمای اندیشه‌های شخص باشند. او تا بدانجا پیش می‌رود که خود شخص را نیز وجودی تاریخی می‌داند و می‌گوید که مفسر تاریخ و کسی که تاریخ را می‌سازد، کاملاً شبیه به یکدیگر هستند؛ بنابراین انسان مفسر می‌تواند انسان تاریخ‌ساز را درک و فهم کند. به گونه‌ای معرفت نفس اتفاق می‌افتد که البته این شناخت و معرفت، مستقیم نیست؛ بلکه به طور غیرمستقیم و از میان بیان‌های ثابت یا همان افعال و آثار، قابل دستیابی است. او کوشید تا «نشان دهد چگونه هر یک از ما بر پایه‌ی تجارب فردی و خصوصی محدود خویش، چارچوبی بین‌الذهانی می‌سازیم که دامنه و قلمرو آن، اشخاص دیگر و اظهارات و تجلیات تجارب آن‌ها و نهادهای معنادار عالم اجتماع بشری را نیز دربرمی‌گیرد» (همان: ۱۰۶).

### ۳- بازشناخت اخوان در تاریخ

نظریه‌ی هرمنوتیکی دیلتای، یک ویژگی تازه و انقلابی نسبت به روند معمول پیش از خود داشته، که همان توجه به تاریخی است که در بستر آن، نویسنده، اثری را پدید می‌آورد و بر این اساس هر نوع فهم و شناخت اثر، در گرو فهم تاریخ و عصر نویسنده است. در این جستار تلاش می‌شود با نگاهی به اشعار اخوان که بیشتر با مضامین اجتماعی و تاریخی همراه هستند، تأثیر این برهه‌ی تاریخی کشور ایران را بر او و شعرش بررسی کرده و به بازشناخت او در لابه‌لای اتفاقات تاریخی جمع آمده در اشعارش، بپردازیم. همچنین مسیری که اندیشه‌ی او در این سال‌ها پیموده، در لابه‌لای این بررسی تاریخی آمده است. مبنای انتخاب اشعار در این پژوهش، تأثیر آن‌ها در نمایاندن ابعاد تجربه‌ی زیسته و مسیر اندیشه‌ی اخوان است که بر این اساس، تمامی مجموعه‌های شعری مورد توجه بوده‌اند.

رویدادهای مهم سیاسی عصر اخوان که در شعر او متجلی‌اند: ملی شدن صنعت نفت (۱۳۲۹)، روی کار آمدن و برکناری محمد مصدق (۱۳۳۲-۱۳۲۹)، قیام ۳۰ تیر (۱۳۳۱)، کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲)، انقلاب سفید (۱۳۴۱)، قیام ۱۵ خرداد (۱۳۴۲)، انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) و جنگ تحمیلی.

اشعار اخوان تا پیش از دهه‌ی ۳۰ (ارغنون و تعدادی در زمستان) اغلب طبع‌آزمایی در قوالب کهن است و تفکرات و توجهات موضوعی گوناگونی را آینگی می‌کند. اخوان در این دوره در مباحث سیاسی در مشهد حضور دارد و به عنوان یکی از اعضای کمیته‌ی ایالتی سازمان جوانان، وابسته به حزب توده، فعالیت می‌کند. بنابراین شعر او کم‌کم رنگ اجتماعی و سیاسی به خود می‌گیرد.

در شعر "انقلاب" از لزوم مبارزه‌طلبی و انقلاب علیه وضعیت موجود سخن به میان می‌آورد: بی‌انقلاب مشکل ما حل نمی‌شود/ وین وحی، بی مجاهده مُنزل نمی‌شود (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۴۲)

همچنین در شعر "درس تاریخ" نوید پیروزی ستمدیدگان بر سرمایه‌داران را می‌دهد: عاقبت حال جهان طور دگر خواهد شد/ زیر و زیر یقین زیر و زبر خواهد شد (همان: ۳۲) از نمونه شعرهای مبارزه‌طلبی و توجه به وضعیت اجتماعی نابسامان آن دوران، شعر "خفته" (۱۳۲۷) است که در آن بر جامعه نهیب می‌زند:

گفتم به روح خفته‌ی آن مرد بی‌خبر: / تا کی تو خفته‌ای؟ بنگر آفتاب زد

مرد نبرد باش که در این کهن‌سرا/ کاری محال در بر مرد نبرد نیست (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۲۵) بنابراین وی تا سال ۱۳۳۲ هنوز فردی مبارزه‌طلب و در پی ساخت آرمانشهری انسانی و عدالت‌مدار است. همه‌ی این ویژگی‌های بعضاً انسانی، که در روح متعهد و مبارز اخوان جمع آمده است، ریشه در دید اجتماعی‌نگر و جمع‌اندیش اوست که خواهان فضایی هرچه بهتر برای همه است. شعر وی نیز جامعه، اندیشه، احساسات و آرزوهای وی را آینگی می‌کند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، اخوان که در حزب توده مشغول بود، به همراه سایر روشنفکران، به زندان می‌افتد. او در این دوران هنوز سری پُرشور دارد و با وجود اینکه با دادن تعهد می‌تواند آزاد شود، سر بازمی‌زند. حتی زمانی که، مادرش از او می‌خواهد:

آخر انگشتی کند چون خامه‌ای/ دست دیگر را به‌سان نامه‌ای

گویدم: «بنویس و راحت شو» به‌رمز/ «-تو عجب دیوانه و خودکامه‌ای!» (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۷۷)

وی پس از آزادی از زندان، دیگر به سراغ سیاست نرفت و بیشتر در قامت توصیف‌گر زمانه حاضر شد. وی وضعیت سران حزب را در آن شعر که برای رهایی از زندان سرود، اینگونه: سوندند سر به خاک رضا کاره‌های قوم/ من مرد هیچ‌کاره چه خاکی به سر کنم (همان)

و مدعیانی را که دم از آزادی اجتماعی و سیاسی می‌زدند، در "نادر یا اسکندر" این چنین توصیف می‌کند:

آن که در خونش طلا بود و شرف/ شانه‌ای بالا تکاند و جام زد

چتر پولادین ناپیدا به دست/ رو به ساحل‌های دیگر گام زد(همان)

و کسانی را که در این راه جان خود را از دست دادند و به قول خودش، گروهی فریب‌نوش، که مرگی پاک در طریقی پوک داشتند(مرتضی کیوان و یارانش که در سال ۳۱ تیرباران شدند)، در شعر "هستن" می‌ستاید:

پاک می‌دانی کیان بودند؟! سبزخطان و عزیزانی که الواح سحر را سرخ‌رو کردند/ آن کبوترها که زد در خونشان پرپر/ سربی سرد سپیده‌دم(اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۳۹)

با بازنمایی زندگی و شعر اخوان، درمی‌یابیم وی که پیش از کودتا در مسیر شعرای گذشته گام می‌زد، میان‌بری از خراسان به مازندران زده و در مضمون شعر خود نیز به کلی دگرگونی ایجاد می‌کند و از عشق فردی و به قول خودش؛ شکر و شکایت و سلام و درود، فراتر می‌رود. از این زمان به بعد تقریباً همه‌ی اشعار او رنگ‌نومیدی و سرخوردگی می‌گیرد. وی شاعر محتواست و بیش از آن که لوازم ساختاری و فرمالیسم شعر برایش اهمیت داشته باشد، به محتوا و مضمون می‌پردازد. محتوایی که رو به تکامل داشت؛ از جنبه‌ی فردی و عاشقانه به سوی جنبه‌ی حماسی و اجتماعی و در آخر فلسفی.

فضای اختناقی پس از کودتا منتهی به جریانی تحت عنوان "سمبولیسم اجتماعی" شد. «جریانی که نسبت به آرمان‌های انسانی و اخلاقی، خود را متعهد و مسئول می‌داند و برای شعر، مسئولیت و رسالت اجتماعی و سیاسی قائل است»(شمیسا و حسین پور، ۱۳۸۴: ۴۰). اخوان به دلیل تعهد انسانی، در این راه قدم می‌گذارد. افکار او در این دوره دیگر مبارزه‌جویانه نیست و شکست و ناامیدی مایه‌ی اصلی آن است. به سمت سیاست نمی‌رود؛ اما آن را بر دوش نماد و رمز سوار می‌کند و در میدان شعر خود می‌گرداند. اجتماع، گره‌خورده با سیاست، در اشعارش حضوری پُررنگ دارد. «اخوان ثالث نیز همچون نیما و شاملو در اشعار خود با دغدغه‌های اجتماعی روبروست و عدالت اجتماعی از موضوعات مهم سروده‌های اوست»(حسنلی، ۱۳۸۳: ۳۸۵).

در نظر دیلتای، متن، عرصه‌ی جولان فکر و دغدغه‌ی نویسنده است. شعر اخوان نیز آینه‌ی نگرش اجتماعی اوست؛ به طوری که دائماً با نماد و سمبل و رمز و طنز و کنایه از اتفاقات و

افراد مؤثر در عقب ماندن مردم از زندگی، انتقاد می‌کند. در ادامه به بررسی اشعاری پرداخته می‌شود که بازتاب دهنده‌ی رویدادهای سیاسی و اجتماعی دوران پس از کودتای سال ۳۲ تا اواسط دهه‌ی ۴۰ است. این دوران که بهترین دوران شاعری اوست، سه دفتر شعر "زمستان"، "آخر شاهنامه" و "از این اوستا" را شامل می‌شود. کودتای ۲۸ مرداد، در برخی اشعار او به صورت نمادین آمده است؛ از جمله شعر "آنگاه پس از تندر". «فضای سینمایی این شعر به‌گونه‌ای است که شما می‌توانید ساعت‌ها در هر جمله‌ی سینمایی آن درنگ کنید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۲۳۸). در این شعر، اخوان پس از مقدمه‌ای کوتاه، به مبارزات پیش از کودتا می‌پردازد:

بر پشت‌بام خانه‌مان، روی گلیم تیره و تاری / با پیردختی زردگون گیسو که بسیاری / شکل و شباهت با زخم می‌برد، غرق عرصه‌ی شطرنج بودم من. (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۴۳)

به نظر می‌رسد که این پیردخت که درجایی نیز از تعبیر "زالی جغد و جادو" برای آن استفاده می‌کند، کشورهای غربی است و عرصه‌ی شطرنج نیز میدان مبارزه‌ی مبارزان نهضت ملی باشد. پیروزی ابتدایی رقم می‌خورد:

انگار بخت آورده بودم من / زیرا / چندین سوار پرغرور و تیزگامش را / در حمله‌ی‌های گسترش پی کرده بودم من (همان: ۱۴۸)

«این پیروزی موقتی شاعر، همانا پیروزی در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ است که مبارزه‌ی فشرده‌ی مردم، توطئه‌ی دربار زاهدی را شکست و مصدق را بار دیگر بر دربار و انگلیس پیروز کرد» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۴۸). این تصویر تاریخی، در شعر "شکار" نیز آمده است؛ صیاد پیر (نماد مبارزان) پس از این که آخرین تیر خود را رها می‌کند و شکار را زخمی می‌کند، چهل گام بیشتر با او فاصله ندارد و چنین می‌نماید که پیروزی نزدیک است؛ اما به‌ناگاه، پلنگی (غرب و عوامل آن در داخل) از پشت به او حمله می‌کند و شکست رخ نشان می‌دهد:

ناگه شنید غرّش رعدی ز پشت سر / و آنگاه ضربتی که به رو خورد بر زمین / زد صیحه‌ای و خواست بجنبد به خود همی / دیگر گذشته بود، نشد فرصت و همین! (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۱۸۶)

در ادامه‌ی شعر آنگاه پس از تندر، بعد از آن پیروزی مقطعی، با خیانتی که توسط عوامل داخلی کشور اتفاق می‌افتد و زمانی که شاعر متوجه می‌شود شاهی در بساط حریفش نیست؛ (عدم حضور شاه در کشور و پیشبرد اهداف غرب توسط عمال داخلی) زنش او را متوجه برج‌ها (عوامل داخلی طرفدار شاه و غرب) می‌کند. زن (غرب) می‌گوید اینها را مات کن؛ اما مطمئن



است که چنین نخواهد شد؛ چرا که نقشه‌ها، پیش از این کشیده شده و پیرفرزینان (احتمالاً همان دست‌نشانده‌های هر دو طرف) با هم ساخت و پاخت کرده اند. شاه نیز که حریف شطرنج است، در میانه نیست. بر این اساس همه‌ی اتفاقاتی که رقم می‌خورد صحنه‌سازی است و تلاش و کوشش مبارزان، بیهوده می‌نماید.

آنگاه اشارت کرد سوی طوطی زردی / کآن سو ترک تکرار می‌کرد آنچه او می‌گفت (همان):  
(۱۵۰)

«طوطی زرد، بی‌گمان شاه است به اعتبار جامه‌ی زرد ارتشی آن روزها» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۲۵۱). این تفسیر دستغیب با توجه به نمادهای پیش از آن (غرب و وزیران و عمال داخلی) و همچنین دریافتی که از شعر می‌شود و نوع رفتار شاه (تقلید از غرب و تحت سلطه بودن او) صحیح و متناسب به نظر می‌رسد. کودتا اتفاق می‌افتد:

ترکید تندر، ترق / بین جنوب و شرق / زد آذرخشی برق / اکنون دگر باران جرجر  
بود (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۴۵)

و در ادامه نیز اتفاقات پس از کودتا یکی‌یکی تصویر می‌شوند:  
فرار مبارزان و مبارزینماها:

هر کس گریزان سوی سقفی، گیرم از ناکس / یا سوی چتری، گیرم از ابلیس (همان: ۴۶)  
برباد رفتن آمال ملت و روشنفکران:

آنجا اجاقی بود روشن، مُرد / اینجا چراغ افسرد (همان: ۴۷)

و سقف‌هایی که فرو می‌ریخت / افسوس آن سقف بلند آرزوهای نجیب ما (همان)  
نومیدی و از بین رفتن روحیه‌ی مبارزه:

دیگر کدام از جان گذشته زیر این خونبار / این هر دم افزون بار / شطرنج خواهد باخت / بر بام  
خانه بر گلیم تار؟ (همان)

و اعدام مبارزین:

و آن باغ بیدار و برومندی که اشجارش / در هر کناری ناگهان می‌شد صلیب ما (همان)

بدین‌گونه اخوان روایت‌گر فضای حاکم بر جامعه‌ی پس از کودتا می‌شود. فضایی که سرشار از نومیدی و شکست و نفرت است. مثل این بند از شعر "نادر یا اسکندر":

موج‌ها خوابیده‌اند آرام و رام / طبل توفان از نوا افتاده است (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۷۵)

یا شعر مشهور "زمستان". «زمستانی که م. امید در این تابلو و پایدار نقش کرده زمستان امید است، تصویری است شاعرانه از پدیده و تجربه‌ای اجتماعی» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۷۳۸).  
 هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان/ نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین/  
 درختان اسکلتهای بلور آجین/ زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه/ غبار آلوده مهر و ماه/ زمستان  
 است (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۹۹)

پس از گذشت چند سال از رویداد کودتا، اخوان به پوچی حزب توده ایمان آورد و در یک چرخش سیاسی، ارادت خاصی نسبت به مصدق پیدا می‌کند. «وقتی که من دیدم چه بلایی سر مصدق آمد، شعر "نوحه" یا قصیده‌ی "تسلی و سلام" دیدی دلا که یار نیامد الخ را گفتم و به پیرمحمد احمدآبادی تقدیم کردم که خود مصدق بود» (کاخی، ۱۳۹۰: ۳۵۴). در شعر "تسلی و سلام" (۱۳۳۵)، به مهمترین مسئله‌ی پس از کودتا، که همان سقوط دولت مصدق است، با زبانی نمادین پرداخته شده، به گونه‌ای که می‌توان آن را در زمان‌های دیگر به افراد مشابه تعمیم داد:

دیدی دلا که یار نیامد/ گرد آمد و سوار نیامد (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۱۰۷)

در همین بیت اول، حالت شوک‌زدگی شاعر نمایان است و گرد، که نشانه‌هایی از امید و رهایی است، وجود دارد؛ اما سوار (مصدق) که پیامبر و فاعل آن است، پدیدار نمی‌شود.

شعر "شهریار شهر سنگستان" همبه نوعی مفهوم تنهایی و بی‌پناهی مصدق را القا می‌کند:

همان شهزاده‌ی بیچاره است او که شبی دزدان دریایی/ به شهرش حمله آوردند/ و بسیاری  
 دلیرانه سخن‌ها گفت، اما پاسخی نشنفت/ از اینجا نام او شد شهریار شهر  
 سنگستان (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۹ و ۲۰)

انقلاب سفید به ظاهر انقلابی در زمینه‌ی اقتصادی بود تا وضعیت معیشتی اجتماع را بهبود بخشد، اما در واقع تصمیمی کاملاً سیاسی بود و محمدرضا شاه برای کسب وجهه‌ی دوباره پس از دوران مستبدانه‌ی خود، این طرح را اجرا کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۵۲۲-۵۲۱). اخوان، تاریخ سرایش این شعر را عمده‌اً ۴ تا ۶ بهمن ۱۳۴۱ می‌گذارد (همزمان با سالروز انقلاب سفید). این مطلب و صحبت‌هایش در این باره نشان می‌دهد که منظور او از "مرد" دقیقاً شخص "شاه" است: «من وقتی قصه‌ی مرد و مرکب را می‌گفتم در آن بسیار چیزهایی که آن زمان مطرح بود آوردم. در آن شعر می‌گویم، می‌گویند، گفته‌اند، تبلیغ فریب‌آمیز کرده‌اند که: مرد، یار مردم محروم می‌آید. بشارت، بشارت که مردی خواهد آمد و چگونه مرد مردستانی که درمان همه‌ی

دردهاست. برای همه‌ی طبقات مختلف» (محمدعلی، ۱۳۶۹: ۴۴). در این شعر، اخوان با نگاهی تمسخرآمیز "مرد" را تصویر کرده است:

بار دیگر خویشتن برخاست / تکه تکه تخته ای، مومی، به هم پیوست / در خیالش گفت: «دیگر مرد / رخس رویین بر نشست و رفت سوی عرصه‌ی ناورد» (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۲۸)

در پایان راه نیز با دیدن سایه‌ی خود، هردو رم می‌کنند و در دره‌ای به اندازه شکاف گندم، اما به عمق حماقت مردم، ناپدید می‌شوند. روحیه‌ی آگاهی‌بخشی و دغدغه‌ی بینش‌مندی اجتماع، از سوی اخوان، در این شعر بسیار ارزشمند و ستودنی است.

هر چه در گُنه اشعار اخوان فروتر می‌رویم به این نکته بیشتر معتقد می‌شویم که ابعاد شعر او اجتماعی‌تر از آن است که با سیاست آلوده شود. سیاستی که هرچند در یکی از لایه‌های شعرش وجود دارد، اما برای کمک به اهداف اجتماعی او ورود می‌کند و دامن عقاید اجتماعی‌اش را نمی‌آلاید. از عناصر اجتماعی شعر اخوان آزادیخواهی است؛ مثلاً در اینجا بر خود نهیب می‌زند که از زیر سلطه‌ی این بُزصف‌تان که راهبر اویند، خود را بیرون باید کشید:

گاه‌گه با خویشتن می‌گفتم: / «کی جدا خواهی شد از این گله‌های پیشواشان بز؟» (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۱۱۷)

او برای رسیدن به آزادی و آزاداندیشی، درد و رنج را تحمل می‌کند، اما به ذلّت تن نمی‌دهد: در این سرما، گرسنه، زخم خورده / دویم آسیمه‌سر بر برف، چون باد / ولیکن عزّت آزادگی را / نگهبانیم، آزادیم، آزاد (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۶۹)

اخوان بارها در شعر خود با نمادهای مختلف از استعمارگران غرب و شرق یاد کرده و خشم خود را نسبت به آن‌ها نشان می‌دهد:

در آن لحظه که من از پنجره بیرون نگاه کردم / کلاغی روی بام خانه‌ی همسایه‌ی ما بود / و بر چیزی، نمی‌دانم چه، شاید تکه سُتخوانی / دمام تق و تق منقار می‌زد باز / و نزدیکش کلاغی روی آنتن قار می‌زد باز (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۶۱)

این شعر (در آن لحظه) مربوط به سال ۱۳۳۹ است و زمانی که اخوان در تفکر خود به پختگی رسیده و زبانی نمادین دارد. می‌گوید وقتی که من بینش پیدا کردم، دیدم که کلاغی (شوروی سابق) بر بام همسایه‌ی ماست (احتمالاً افغانستان) و بر چیزی (منابع آن کشور) منقار می‌زند. نزدیک کلاغ اول، کلاغ دیگری (آمریکا یا غرب) هم هست که از این تنهاخوری، ناراحت است.

توصیف بدبختی‌ها و فلاکت مردم در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ که چگونه در فقر و خفقان موجود زندگی می‌گذرانند نیز در شعر او نمودار است:

در چار چار زمستان / من دیدم او نیز می‌دید / آن ژنده‌پوش جوان را که ناگاه / صرع دروغینش از پا در انداخت (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۹۹)

و ناامیدی از بهبود این اوضاع:

خانه خالی بود و خون، بی آب و نان / و آنچه بود آتش دهن‌سوزی نبود

این شب است، آری شبی بس هولناک / لیک پشت تپه هم روزی نبود (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۷۷)

اخوان از درد مردم، غم‌ناله‌ها سر می‌دهد، اما گاه نیز از سر عصیان و خشم، بر همین جامعه، به دلیل نداشتن همدلی و اتحاد، خشم می‌گیرد:

به عزای عاجلت ای بی‌نجابت باغ / بعد از آن که رفته باشی جاودان بر باد / هر چه، هر جا، ابر خشم از اشک نفرت باد آبستن / همچو ابر حسرت خاموشبار من (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۹۴)

شکست‌های پی‌درپی م. امید را به ورطه‌ی یأس و نومیدی می‌کشاند، در جان او رسوخ می‌کند و از فردی بدبین و نومید از اجتماعش می‌سازد؛ تا جایی که دیگر هیچ امید برای نجات و رستگاری این اجتماع متصور نیست:

ای درختان عقیم ریشه‌تان در خاک‌های هرزگی مستور / یک جوانه‌ی ارجمند از هیچ‌جاتان رُست نتواند / ای گروهی برگِ چرکین تارِ چرکین پود / هیچ بارانی شما را شست نتواند (همان)

و از هیچ دری امید گشایش ندارد تا خبری خوش او را نوید دهد:

انتظار خبری نیست مرا / نه ز یاری، نه ز دِیَار و دیاری، باری (اخوان ثالث، ۱۳۶۹: ۲۱۵)

دچار یأس و نومیدی اجتماعی‌ای می‌شود که منجر به اعتقاد به بیهودگی خیزش‌های اجتماعیو نفی حرکت می‌شود:

عمر "من" اما چون مردابی‌ست / راکد و ساکت و آرام و خموش / نه در او نعره زند موج و شتاب / نه از او شعله کشد خشم و خروش (همان: ۹۱)

امید، دامنه‌ی این شکست اجتماعی را در شعر "آخر شاهنامه" به قرن حاضر نیز تسری می‌دهد؛ قرن شکلک‌چهر، که برای کشورهای ضعیف و عقب‌مانده، همانند خون‌آشامی است که پیغامی جز بمب‌های ویرانگر اتمی ندارد:

قرن خون‌آشام / قرن وحشتناک‌تر پیغام / کاندران با فضله‌ی موهوم مرغ دور پروازی / چار رکن هفت اقلیم خدا را در زمانی برمی‌آشوبند (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

بعد از آن، در شعر "میراث" علاوه بر اینکه ناقد پلشتی‌ها و عدم حقانیت بالادستان می‌شود، شکست طبقات پایین را در طول تاریخ نشان می‌دهد و دایره‌ی نفی و شکست را تا گذشته‌های دور و دراز وسعت می‌دهد:

پوستینی کهنه دارم من / یادگاری ژنده‌پیر از روزگارانی غبارآلود (همان: ۸۳)

بنابراین ماحصل این تفکر و یقین قطعی به بن‌بست، بی‌مرگ دانستن دقیانوس و قطبی بودن شب است. همچنین مطابق آنچه در سنگستان او آمده:

از این سو، سوی خفتنگاه مهر و ماه، راهی نیست / وزان سو، سوی رستنگاه ماه و مهر هم، کس را پناهی نیست (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۶)

لذا در چنین حالتی، اخوان در این سطح از ناامیدی، به تنهایی پناه می‌برد و با تکرار این ذهنیت، عصیان می‌کند؛

مگر دیگر فروغ ایزدی آذر مقدّس نیست؟ / مگر آن هفت انوشه خوابشان بس نیست؟ / زمین گندید آیا بر فراز آسمان کس نیست؟ (همان: ۲۴)

اوج ناامیدی از حرکت اجتماعی، در "کتیبه" نشان داده شده است. «اینکه دنیایی از پوچی و هیچی هر کوشش ما را به مبدأ کوشش رجعت می‌دهد. "سیزیف" همیشه باید به سوی سنگ خود برگردد و کتیبه، شباهت زیادی به سنگ سیزیف دارد. با این فرق که تقلای سیزیف، فردی است و تقلای اشخاصی که در برابر تخته سنگ قرار گرفته اند، قومی» (براهنی، ۱۳۸۰: ۲۷۲). کتیبه، نمایانگر دور تسلسلی است که هیچگاه از دَوْران ناامیدی و شکست خارج نمی‌شود. پس از آن همه تلاش که زنجیریان برای آزادی انجام می‌دهند و تخته سنگ را از این رو به آن رو می‌گردانند:

نوشته بود/ همان، / کسی راز مرا داند، / که از این رو به آن رویم بگرداند (اخوان ثالث، ۱۳۶۰: ۱۳)

به دنبال اندیشه‌ی شکست اخوان، اشعارش کم‌کم رنگ فلسفی می‌گیرد و یأس او نیز فلسفی می‌شود. البته آغاز این نگاه فلسفی را می‌توان از زمان سرایش شعر "چاووشی" (۱۳۳۵) دانست؛ در آنجا اخوان سه راه را تصویر می‌کند:

نخستین راه نوش و راحت و شادی / دُدیگر راه نیمش ننگ نیمش نام / سدیگر راه بی‌برگشت بی‌فرجام (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۱۴۴)

شاعر خود را اسیر سرنوشت محتومی می‌داند که گریزی از آن نیست. نومیدی در درون شاعر نهادینه شده و دلیلش اعتقاد به شکست مقدر است؛ پس راه بی‌برگشت، بهترین انتخاب

اوست. اینکه مقصد نهایی او کجاست، خود نیز نمی‌داند؛ بنابراین با اشارات فلسفی، ناکجاآبادی را تصویر می‌کند:

به سوی پهن دشت بی‌خداوندی‌ست / که با هر جنبش نبضم / هزاران اخترش پژمرده و پرپر به خاک افتند (همان: ۱۴۵)

فارغ از این، اخوان به دلیل داشتن حافظه‌ی تاریخی خوب، با تمام آستین‌چرکان و پایین‌دستان تاریخ کشورش، همدردی و نزدیکی دارد و این شکست‌ها، انکار مبارزه و حرکت، نومیدی از جامعه، بی‌اعتمادی و بدبینی، افسردگی‌ها و بیهوده‌پنداری‌ها و عصیان‌ها و خشم‌ها، دلیلی نمی‌شود که او بر کشور و مردم خود پشت کند؛ هرچند به تعبیر خودش "از این آسمان و ابر و آدم‌ها و سگ‌ها مهری نبیند و میوه‌ای شیرین نچیند" و همیشه به ایرانی بودن و تمدن و فرهنگ خویش می‌نازد:

کو کدامین جبهه‌ی زربفتِ رنگین می‌شناسی تو / کز مرقع پوستین کهنه‌ی من پاک‌تر باشد؟ (اخوان ثالث، ۱۳۷۸: ۸۸)

باغ بی‌برگی که می‌گوید که زیبا نیست؟ (اخوان ثالث، ۱۳۵۷: ۷۱)

دوره‌ی سوم شاعری اخوان، با دوره‌ی پیشین به لحاظ ساختاری و بیانی تفاوت‌های محسوسی دارد؛ اما مضمون، تا حد زیادی حفظ شده است. «در این دوران رویدادهای زمانه، به صورت طنزآمیزی در شعر اخوان، مجسم می‌شوند. دیگر از آن احساس درد شدید، خبری نیست. زخم‌ها التیام پیدا کرده و تن برای پذیرش تازیانها، به اندازه‌ی کافی کمرخت شده است. در این دوران، اخوان تقریباً همه چیز را تخطئه می‌کند. حرف خود را با بیانی طنزآلود و دو پهلو می‌زند. عاطفه‌ی شدید، جای خود را به یک آرامش درونی داده است» (بهبهانی، ۱۳۶۹: ۵۲).

با این حال به دلیل اهمیت اجزا در دور هرمنوتیکی و نقش روند زندگی و تاریخ در تحلیل هرمنوتیکی ديلتای، این دوره از زندگی اخوان که مصادف با انقلاب و جنگ نیز هست، مورد توجه این پژوهش است.

اشعار سیاسی و اجتماعی اخوان که در دوره‌ی قبل با بیان و زبان و ساختار بسیار خوبی، سروده شده بود، در این دوره به صورت ضعیف‌تر خود را نشان داده‌اند. ولیکن روحیه‌ی اعتراضی همچنان با اخوان بوده است: «سکوت امروز من مربوط به اعتراض نمی‌شود، قناری هم گاهی توی لک می‌رود» (کاخ، ۱۳۹۰: ۲۴۳).

شعر "خون هشتم و آدمک" (۲ و ۱) بازتاب دوباره‌ی مّلی‌گرایی و اجتماع‌اندیشی اخوان است. «اخوان شاعری است که پیش در این خاک است و گواه آن شعر تازه‌اش، "خون هشتم و آدمک" (قاسم‌زاده و دریایی، ۱۳۷۰: ۴۲۰). وی در اینجا راوی روایتی دوباره از رستم و شغاد شاهنامه است؛ اما رستم داستان، "غلامرضا تختی" است؛ «برای شهادت جهان پهلوان، که رستم زمانه‌ی ما بود، قهرمان مّلی را در تختی دیدم و پا گذاشتنش را به "خون هشتم" که مرگ بود مطرح کردم» (کاخی، ۱۳۹۰: ۲۴۲).

این عیار مهر و کین مرد و نامرد است/ این گلیم تیره‌بختی‌هاست/ خیس خون داغ سهراب و سیاوش‌ها/ روکش تابوت تختی‌هاست (اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۷۸)

در این شعر به نوعی اعتراض به شاه و تصمیمات متجدّدانه‌ی غربی او در زمینه‌ی فرهنگ نیز هست که باعث فراموشی سنت ایرانی و جایگزینی فرهنگ بیگانه می‌شود؛ وی از زبان نقّال جدید، بیان می‌کند:

دیگر اکنون زندگی ما، زنده مایانیم/ و ای شمایان، دوستدار پهلوانی‌ها/ سام نیرم، زال زر ماییم/ رستم داستان و سهراب دلاور نیز/ ما فرامرزم، ما برزو/ شهریار نام‌گستر نیز... (همان: ۹۱)

«اخوان در پانوش شعر می‌گوید منظور من از شهریار "آخرین فرد مشهور از خاندان گرشاسب در حماسه‌ی مّلی ایران است. این یادداشت زمینه را برای برداشت دیگری از کلمه‌ی شهریار فراهم می‌کند و خواننده‌ای که آثار اخوان را خوانده است، می‌داند که مقصود او پهلوی دوم بود» (محمدی‌آملی، ۱۳۸۹: ۲۰۵).

بهترین شعر اجتماعی این دوره شاید "دست‌های خان امیر" باشد که در آن تناقضی که در جسم و دست‌های لطیف خان امیر و جرم او وجود دارد، اخوان را به سرودن واداشته است. «همدردی صمیمانه‌ای که نسبت به کشته و کشته شده دارد، مانع از این است که ما در دل خود "خان امیر" را صددرصد محکوم کنیم. امید برای نگاه داشتن همدردی ما، نورافکن دید ما را بر خود قتل، نه قاتل باز می‌تاباند» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۸۵).

آیا کدام پیرزن جادو/ از پیه گرگ هار به پا کرد ابر قیر؟/ و آنگاه با فسون/ بارید بر گلابی پُرخون خان امیر؟/ تا چشم او سیاه شود، دل سیاه‌تر/ وانگه، نفور از همه، از جان کشد نفیر (اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۴۰)

اخوان درباره‌ی دفتر شعر "زندگی می‌گوید: اما باید زیست" می‌گوید: «داستانکی چند از دیده‌ها، برداشته‌ها و اندیشه‌هاست، به جدّ و هزل و خاطره و خطوط ذهن و نقل و خطاب، که

حاصل اشتغال ضمیر و انفعال و اشتغال درون و نتیجه‌ی آن چند صباح، زندگی من است» (احمدپور، ۱۳۸۸: ۳۱۸). و در آن به برخی مسائل جامعه که باعث زندانی شدن عده‌ای از مردم شده، می‌پردازد:

حکایت شاتقی که عاشق دختر عمویش طاووس است؛ اما او شاتقی را فریب داده و به زندان می‌اندازد:

زندگی شاید همین باشد/ یک فریب ساده و کوچک (اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۱۵۵)  
یا شرح حال عمو زینل:

که دلش می‌خواست، مانند شرر چالاک/ برساند پشت غول فقر را بر خاک (همان: ۱۷۲)

بنابراین اخوان در این دوران، توجهات اجتماعی خود را واقعی‌تر و با زبان ساده‌تر، در شعرش نمایان می‌کند. ذهن او دیگر به رمز و نمادهای پیشین مشغول نیست و سعی می‌کند با زبانی روشن و واضح آنچه از جامعه‌ی گرفتار در زندان و خانواده‌های ایشان می‌بیند، در شعرش بیاورد. اما مهم‌ترین رویدادهای سیاسی متبلور در شعر اخوان در این دوره، انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی است. این زمان در شعر او رگه‌های از امید را می‌بینیم:

دوباره سبز شد دشت و دمن‌ها/ گل آذین شد همه باغ و چمن‌ها (اخوان ثالث، ۱۳۹۴: ۱۳۳)  
چاووش خوان قافله‌ی روشنان، امید!! از ظلمت رمیده خبر می‌دهد، سحر (اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۶۹)

و اینگونه برای رسیدن به مقصود، جوانان انقلابی را مورد ستایش و تشویق قرار می‌دهد: ای عزیزان گرانمایه!! بر همه‌ی آنات اوقات شما هر دم/ صد سلام و صد درود از من (اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۲۹)

البته او در اوایل انقلاب، امید دارد؛ اما آن را مشروط می‌داند: «الان که انقلاب شده و مردم آزادی پیدا کرده‌اند که حرف‌هایشان را بزنند، اگر این حالت آزادی واقعاً آزادی اصیل و واقعی باشد و درواقع نوع دیگری اختناق، سانسور و بررسی، جایگزین سانسور و بررسی قدیمی نشود» (کاخ، ۱۳۹۰: ۲۳۱). اخوان با توجه به روحیه‌ی میهن‌پرستی‌ای که دارد، در جریان جنگ تحمیلی نیز، شعرهایی در ارتباط با این رویداد شوم، دارد:

جنگ صدام چنگیزخو بود/ در تجاوز به قومی صفاجو

خلق ایران چو دیدند زین سان/ جمله گفتند یا حق و یا هو (اخوان ثالث، ۱۳۹۴: ۳۹۸ و ۳۹۹)



پس از انقلاب، اخوان که با تحمل همه‌ی ناملایمت‌ها، منتظر رسیدن روزهای روشن بود، چندان راضی به نظر نمی‌آید؛ «اخوان بعد از انقلاب روز به روز افسرده‌تر می‌شد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴، ۳۷). با این وجود، وی هیچگاه وظیفه‌ی انسانی و میهنی خود را فراموش نکرد و وجه انسان‌دوستی شعر او همیشه برجسته است. وی با وجود بی‌مهری‌ها، باز هم در کنار مردم و در امتداد مسیر وطن‌دوستی‌اش حرکت می‌کند:

با این وجود قوم تو هستند و همزبان/ در دفع غیر، همچو تو، بیتاب و در تبند(اخوان ثالث، ۱۳۹۴: ۲۳۴)

دیلتای معتقد است اثر هنری، افکار و آمال و آرزوهای نویسنده‌ی اثر را بازتاب می‌دهد. بر این اساس گاه، نویسنده از چیزی در نوشته‌هایش سخن می‌گوید که چه‌بسا خود نیز از آن آگاهی کامل نداشته و با خواندن و بررسی همه‌جانبه و در کنار هم گذاشتن قطعات پازل اندیشه‌ی وی، بدان می‌توان دست یازید. مطابق با این اصل، مسیر اندیشه‌ی اخوان تا پس از انقلاب تعریف شد و درباره‌ی آن نیز باید گفت، گرچه زخم‌های پس از کودتا التیام یافته اما ردپای شکست که مضمون واحدی در مجموعه‌های قبلی بود، سیر خود را حفظ کرده است. در این اشعار، با تثبیت روحیه‌ی شکست و ناامیدی درونی شده در شاعر، وی به نوعی تقدیرگرایی اشاره دارد. «آن تقدیرگرایی زروانی است که در افکار اخوان خودنمایی می‌کند» (مختاری، ۱۳۷۲: ۴۸۹). یکی از اصول اعتقاد زروانیان، سرنوشت باوری است:

برخیز تا به خون جگرمان وضو کنیم/ نفرین کنان به چهره‌ی زردش تفو کنیم  
کاین پیر کهنه، بهر چه تا بیکران چنین/ بیداد و بد، مصیبت و آزار گسترد؟(اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۸۲)

این دیدگاه جبرگرا و شکست‌هایی که تجربه‌ی زندگانی اوست، باعث می‌شود اخوان زندگی را قصه‌ی بیهوده‌تر بیهودگی‌ها بداند:

دوزخ اما سرد/ وز بهشت آرزوها دور(اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۶۵)

اخوان در اندیشه‌ی زندگی، راه "صادق هدایت" را نمی‌رود؛ بلکه چاره را در خیام‌وار زیستن می‌داند. با این تفاوت که «خیام یأس فلسفی خود را چون خنجری به دل زمان فرو می‌برد، اما اخوان آهسته آهسته زیر بار غم، پژمرده می‌شود و عاقبت قربانی» (سیوه یلی، ۱۳۶۹: ۸۶). این زمان، تعریفی جز اجبار زنده بودن، برای زندگی ندارد:

گر عبث، یا هر چه باشد چند و چون/ این است و جز این نیست/ مرگ گوید: هوم! چه بیهوده!/ زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست، باید زیست، باید زیست!(اخوان ثالث، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

وی به گونه‌ای رسالت پیشین خود را که مسئولیت اجتماعی او نسبت به زندگی و انسان بود، با وجود خستگی، ادامه می‌دهد و دیگر به مانند قبل در شعرش، شکست و یأس غالب را نمی‌بینیم. طلوع امید در دفتر دوزخ اما سرد، رنگ می‌گیرد. او با این قطعه شعر، حریری از روشنی و امید می‌کشد، بر تمام آنچه از روزگار دیده و چشیده و سرنوشت انسان را با آن گره خورده پنداشته است:

پرده را یکسو زدم دیدم/ چه دیدم، آه/ آسمان، تر بود و روشن و بشکوه(همان: ۲۶۷)

در مجموعه‌ی "تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم" (۱۳۶۸) که به قول خودش "غزل خداحافظی" اوست، شاهد پراکندگی موضوعی زیادی در شعرها هستیم: ملی، حماسی، طنز، اجتماعی و سیاسی.

خود اخوان نیز در پاسخ به این سؤال که شعر شما در دهه‌ی ۶۰ چه حاصلی داشته، می‌گوید: «هیچ حاصلی نداشته است. حاصلش همین است که در مطبوعات می‌بینید. آرایش زیبا هست. صفحه‌بندی خوب است و نظایر اینها. اما آنچه به دست مردم می‌رسد چیزی نیست که بتواند تأثیری داشته باشد. شعر در وهله‌ی اول باید بتواند ارتباط برقرار کند، با جامعه، با تاریخ، با مردم، با زمانه. سرشار باشد از مسائل زمانه» (قاسم‌زاده و دریایی، ۱۳۷۰: ۴۸۹).

### نتیجه‌گیری

در واکاوی و بررسی تاریخ عصر مهدی اخوان ثالث و تأثیر و تأثرات جامعه و زمانه‌اش بر او و اشعارش، بر مبنای هرمنوتیک دیلتای، از طریق همدلی و همزمانی، به این نتیجه می‌رسیم که اخوان از آغاز شاعری، اهل زمانه است؛ به عنوان شاعری دردآگاه و صریح‌اللهجه، اجتماع و وضعیت حاکم بر جامعه‌ی آن دوره را درک می‌کند؛ اوضاع سیاسی ایران را رصد کرده و در شعر خود در تکاپوی رسیدن و رساندن خود و جامعه به امینت جانی و اقتصادی و آرامش اجتماعی است. روح ملی‌گرایانه در او هر روز و هر سال پررنگ‌تر است و در شعرش نمود بیشتری دارد. رسالت و هدف خود را بر مبنای انسان و اجتماع انسانی تعریف کرده و می‌خواهد تا با مبارزه و امید، به آرمان‌های اجتماع‌نگر خویش دست یابد. این روند در زندگی او همیشه وجود داشته است. اتفاقات سیاسی و اجتماعی، سهم زیادی در اشعار او دارد. تحت تأثیر این رویدادها شکسته و پژمرده می‌شود؛ اما تسلیم نمی‌شود. حتی پس از شکست، به دلیل تأثیر

شدید از محیط اجتماعی، به مانند بسیاری از هم‌نسلان خود، امید دروغین نمی‌دهد و برآیندی واقعی از جامعه‌ی پس از کودتای ۲۸ مرداد به دست می‌دهد. در پیش و پس از انقلاب با وجود همه‌ی ناملایمت‌ها و بی‌مهری‌ها، در کنار نومییدی از جامعه، هم‌نوع خود را رها نمی‌کند. گاه با خشم و نفرت علیه جامعه عصیان می‌کند، گاه ناله سر می‌دهد و آه می‌کشد؛ اما چراغ امید انگار همیشه در دلش روشن است و به رستگاری انسان می‌اندیشد. یأسی که بدان دچار می‌شود، مسیری را از درون او به اجتماع و سیاست و سپس تمام هستی، باز می‌کند، اما او همچنان محکم و استوار، زندگی را دوست می‌دارد، مرگ را دشمن!

### منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، چاپ پانزدهم، تهران، نشرنی.
- احمدپور، علی (۱۳۸۸)، *شهریار شهر سنگستان*، تهران، کلهر.
- احمدی، بابک (۱۳۸۴)، *ساختار و هرمنوتیک*، چاپ دوم، تهران، نشر گام نو.
- ..... (۱۳۷۸)، *آنگاه پس از تندر (منتخب هشت دفتر شعر)*، تهران، سخن.
- ..... (۱۳۷۹)، *ارغنون*، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ..... (۱۳۶۰)، *از این اوستا*، چاپ پنجم، تهران، نشر زمستان.
- ..... (۱۳۹۴)، *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم*، تهران، نشر زمستان.
- ..... (۱۳۵۷)، *زمستان*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات مروارید.
- ..... (۱۳۸۱)، *سواحلی*، چاپ اول، تهران، نشر زمستان.
- ..... (۱۳۹۰)، *سه کتاب: در حیاط کوچک پاییز در زندان، زندگی می‌گوید، اما باید زیست... دوزخ، اما سرد*، چاپ پانزدهم، تهران، نشر زمستان.
- ..... (۱۳۶۹)، *گزینه اشعار*، چاپ اول، تهران، مروارید.
- براهنی، رضا (۱۳۸۰)، *طلا در مس*، ج اول، تهران، نشر زریاب.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۶۹)، «*راوی وضع زمانه گاه با ناله گاه با فریاد*»، *ناگه غروب کد امین ستاره*، به کوشش قاسم‌زاده و دریایی، تهران، بزرگمهر، صص ۵۶۶-۵۵۱.

- پالمر، ریچارد (۱۳۸۷). علم هرمنوتیک، ترجمه‌ی سعید حنایی کاشانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات هرمس.
- پورحسن، قاسم (۱۳۸۴)، هرمنوتیک تطبیقی، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حسنلی، کاووس (۱۳۸۳)، گونه‌های نوآوری در شعر معاصر، تهران: ثالث.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳)، نگاهی به مهدی اخوان ثالث، تهران، ثالث.
- سیوه یلی، ریبوار (۱۳۶۹)، «تجربه‌ی شب بیداری اخوان»، ماهنامه‌ی کلک، شماره‌ی ۵، مرداد ۱۳۶۹، صص ۸۹-۸۲.
- شفیعی، کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴)، حالات و مقامات م. امید، تهران، انتشارات سخن.
- شمیسا، سیروس و حسین پور چافی، علی (۱۳۸۰). «جریان سمبولیسم اجتماعی در شعر معاصر فارسی»، مدرس علوم انسانی، شماره ۳، صص ۲۷-۴۲.
- خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۷۶ و ۱۳۷۷)، «نظریه‌ی تأویل و رویکردهای آن» فصلنامه‌ی کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، تهران، موسسه‌ی فرهنگی اندیشه‌ی معاصر، صص ۷۷-۱۱۶.
- قاسم زاده، محمد و دریایی، سحر. (۱۳۷۰)، ناگه غروب کدامین ستاره (یادنامه مهدی اخوان ثالث م. امید)، چاپ اول. تهران، انتشارات بزرگمهر.
- کاخی، مرتضی (۱۳۹۰)، صدای حیرت بیدار، گفتگوهای مهدی اخوان ثالث (م. امید)، تهران، زمستان.
- محمدعلی، محمد (۱۳۶۹)، «در پرتو چراغ آن سخن سنج»، ماهنامه‌ی کلک، شماره‌ی ۶، شهریور ۱۳۶۹، صص ۴۰-۵۰.
- محمدی آملی، محمدرضا (۱۳۸۹)، آواز چگور؛ زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث، چاپ چهارم، تهران، نشر ثالث.
- مختاری، محمد (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس.
- واعظی، احمد (۱۳۸۶)، درآمدی بر هرمنوتیک، تهران، مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳)، چشمه‌ی روشن (دیداری با شاعران)، تهران، انتشارات علمی.